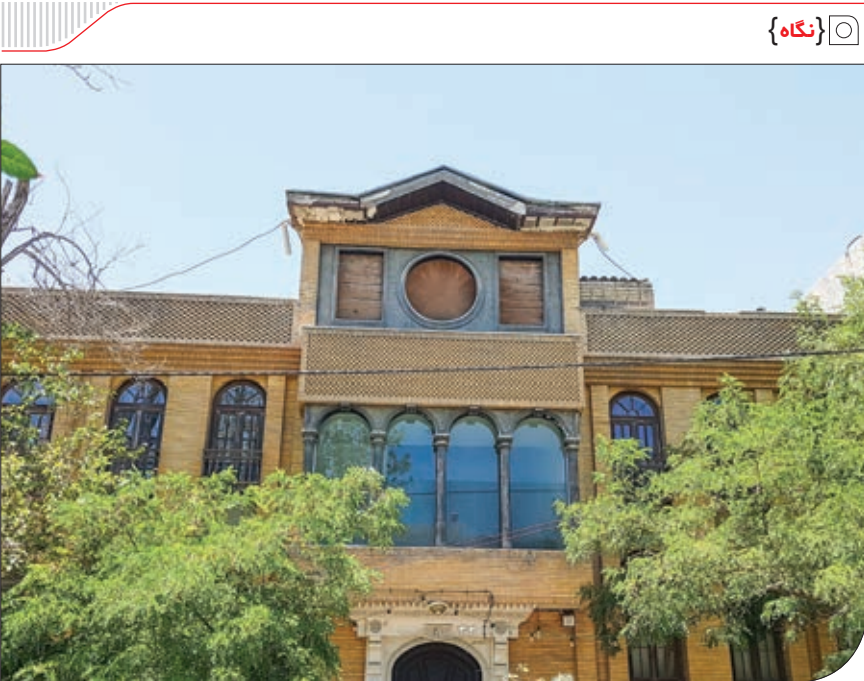




{نگاه}

◀◀ خانه‌های خیابان کفایی و بهشت در کنار شاخ و برگ سرسبز درختان، خوش نشسته‌اند.

{گزارش جیبی}

کوتاه درباره خیابان کفایی خیابان خانه‌های منحصر به فرد

منطقه ما و حتی شهر مشهد تک است. خانه‌ای دیگر با پنجره‌های چوبی و سقف شیروانی که تازه در دهه ۳۰ مد شده بود. همچنین خانه‌هایی با ستون‌های رومی و مصری مربوط به دهه ۷۰ و خانه‌هایی بانمای آجر سفال، مرمر، گرانیت و چوب. پنجره خانه‌ها نیز برای خود حرف دارد. از پنجره‌های دولایه روسی با نرده‌های پر نقش و نگار آهنی اوایل دهه ۵۰ تا پنجره‌های آلومینیومی امروزی. انگار مهندسان و معمارها برای این محل به هنرنمایی پرداخته‌اند. یادآوری این نکته هم ضروری است که عرض این خیابان برای دورانی طراحی شده بود که در خانه‌های ۴۰۰ متری، حداقل هفت تاهشت تن ساکن بودند اما امروز تمام آن خانه‌های ویلایی جایشان را به آپارتمان‌های بلندمرتبه‌ای داده‌اند که روز به روز بر جمعیت ساکن در این خیابان می‌افزاید. نمونه‌اش برج ققنوس است که با ارتفاع زیاد، خانواده‌های زیادی را در خود جای داده است.

خیابان کفایی یکی از قدیمی‌ترین و زیباترین خیابان‌های مشهد در منطقه ماست که زیبایی اش را از درختان آقا قیو و توت که نه سال و معماری خانه‌های به نسبت قدیمی اش می‌توان دریافت. اما این خیابان با خانه‌های بزرگش از خیابان دانشگاه شروع می‌شود و از خیابان‌های بهشت و پاستور می‌گذرد و تا تقاطع خیابان قائم (عج) ادامه پیدا می‌کند. قدمت خیابان کفایی کمتر از محدوده چهارراه دکتر است. این موضوع را از چند خانه‌ای که عمرشان به اوایل دوره پهلوی دوم می‌رسد و هنوز تخریب نشده‌اند می‌توان دریافت. در حالی که در چهارراه دکتر منازل که به اوایل دوره پهلوی اول هم می‌رسند، هنوز وجود دارد. اما آنچه راه رفتن و تماشای خیابان کفایی را لذت بخش می‌کند، معماری همین خانه‌هاست. تقریباً از هر دورانی می‌توان خانه‌ای پیدا کرد. خانه‌ای بانمای سنگ، متعلق به اواخر دهه ۴۰ که به جرات می‌توان گفت در تمامی



ای که امروز به قصد دل ما آمده‌ای!
به صواب آمده‌ای یا ز خطا آمده‌ای؟
این همه بوی خوش از نکبت دلداری من است
ورنه‌ای باد بهاری ز کجا آمده‌ای؟
تُرک مست تو مگر غارت صدمیکده کرد؟
که غزل خوان شده‌ای، نغمه‌سرا آمده‌ای
گر تو را قصد علاج دل بیمارم نیست
پس به دیدار من زار چرا آمده‌ای؟
من ز پای تو صوابی نشنیدم؛ به گمان
چون ندای ملکوتی ز هوا آمده‌ای
با خبر گشته‌ای از راز درون دل من
به گمانم که تو از پیش خدا آمده‌ای
تا دگر چون و چرا با تو «امینی» نکنند
لطف‌ها کردی و بی چون و چرا آمده‌ای
از دیوان اشعار دکتر حسین معینی، شهروند
محله راهنمایی

به صواب آمده‌ای یا ز خطا آمده‌ای؟



{یاد قدیم}

بخشی از مقدمه کتابی درباره مشهد قدیم
به قلم پز شک احمدآباد

روایهای گمشده

دوست عزیز ی که به امید خواندنت می‌نویسم:
حال و هوای قدیم‌ها از سرم بیرون نمی‌رود...
به همراه قلم من به اندرونی خانه‌های مشهد قدیم، سرک می‌کشید و بر شاه نشین تالارهای نشینید. ارسای‌های رنگارنگ را بالا زده و گل‌های لاله عباسی باغچه‌ها را تماشا می‌کنید. در عروسی‌های ۷۰ سال قبل شرکت می‌کنید و بین مهمانان قرار می‌گیرید. بوی پلوی شام عروسی «طوبی» را از روی بخاری که از سر دیگ‌های بزرگ حلقه‌دار بر می‌خیزد، استشمام می‌کنید و صدای دختر «اوستا علی» قابله معروف مشهدی را می‌شنوید و حتی زندگی سیلی برادر را بر گونه‌های فروغ الزمان احساس می‌کنید. بردن جهیزیه دختر خانم «بدرالملوک» را تماشا می‌کنید و «حسین کور»، طبق کش سرشناس مشهدی را می‌بینید که سر صف طبق کش‌های زیر دستش، جهیزیه «شمسی» را از از کوچه‌نوبه کوچه قونسولگری می‌برد و وقتی به مقصد می‌رسد، مثل فریره چرخ می‌زند و تا انعام بگیرد، آینه و شمعدان عروس را به زمین نمی‌گذارد. کتاب روایهای گمشده، ۲۷ داستان و روایت دارد که تمامی حوادث آن در شهر من مشهد، فضا سازی و صحنه پردازی شده است و من از سال ۱۳۸۲ تا کنون به بیان آن‌ها پرداخته‌ام. اسناد تاریخی را مطالعه کرده‌ام و در محضر استادان سخن نشسته‌ام. تحقیقات میدانی و خاطرات دیگران خود و دیگران را با تخیل در آمیخته و در این مجموعه عرضه کرده‌ام. بخش اول کتاب، «روایهای گمشده» نام دارد که شامل داستان‌های مربوط به حدود یک صد سال پیش تا به امروز است. من در یکی از داستان‌ها به مناسبت روز مادر، قصه زندگی مادر خودم را نوشته‌ام تا شمارا به روضه مامان ببرم. زیرا او حدود نیم قرن پیش، معلم کلاس اول بسیاری از دختران مشهد بود. در بخش دوم با عنوان «ستاره‌های پنهان»، داستان زندگی افراد نامدار یا گمنامی را روایت کردم که روزگاری در شهر محبوب من مشهد زندگی می‌کردند. برخی از این افراد در تاریخ از خود ردپایی به جا گذاشته‌اند مانند قهرمان ملی کشور عزیزمان ایران، کلنل محمد تقی خان پسیمان و برخی دیگر گرچه مشهور نبودند اما در کتاب‌های تاریخی از آن‌ها نام برده شده است؛ مانند جد خودم که در قصه «از نسل آدم»، از ایشان یاد کرده‌ام.